

پدر پول‌دار و پدر بی‌پول

رابرت کیوساکی - شارون لچتر

مترجمان: جمیل رضا ممدوح و سید مرتضی نظری

www.ketab.ir



سرشناسه	کیوساکی، رابرت تی. ۱۹۴۷ - Kiyosaki, Robert T.
عنوان و نام پدیدآور	پدر پول‌دار و پدر بی‌پول / رابرت کیوساکی، شارون لچتر؛ مترجمان حمیدرضا ممدوح، سیدمرتضی نظری.
مشخصات نشر	تهران: آس، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۲۷۲ ص. م.س ۵/۱۴×۲۱
شابک	978-622-6343-66-4
وضعیت فهرست نویسی	فیب
یادداشت	Rich dad, poor dad : what the rich teach their kids about money-- that the poor and middle class do not!, 2000
موضوع	امور مالی شخصی Finance, Personal
موضوع	سرمایه‌گذاری Investments
موضوع	ثروتمندان Rich people
شناسه افزوده	لچتر، شارون ال Lechter, Sharon L.
شناسه افزوده	ممدوح، حمیدرضا. ۱۳۵۵ - مترجم
شناسه افزوده	نظری، سیدمرتضی. ۱۳۵۲ - مترجم
رده بندی کنگره	۱۷۹HG
رده بندی دیویی	۰۳۴/۳۳۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۴۱۳۱۴۵
اطلاعات رکورد کتابشناسی	



دفتر انتشارات: خیابان انقلاب، خ فخر رازی، کوچه فاتحی داریان، پلاک ۱۴

طبقه دوم، واحد ۳ تلفن: ۶۶۹۷۷۹۶۵، همراه: ۰۹۱۲۱۷۲۵۸۰۰

www.sababook.ir

۰۹۳۶۳۷۲۵۸۰۰

■ پدر پول‌دار و پدر بی‌پول

- ♦ رابرت کیوساکی
- ♦ مترجمان: حمیدرضا ممدوح - سیدمرتضی نظری
- ♦ چاپ اول: ۱۴۰۰
- ♦ قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان
- ♦ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۴۳-۶۶-۴
- ♦ ناشر: آس
- ♦ چاپ و صحافی: خانه چاپ
- ♦ طراحی و صفحه‌آرایی: آتلیه گرافیک آس
- ♦ کلیه حقوق مادی و معنوی برای انتشارات آس محفوظ می‌باشد

فهرست

۹	مقدمه: این یک نیاز است.....
۱۲	همان چیزی که در جستجویش بودم.....
۲۳	فصل یک: پدر پولدار، پدر بی پول.....
۳۹	درسی از «رابرت فرانس».....
۴۹	چادهای که کسی نرفته بود.....
۳۵	فصل دوم: درس اول: پولدار برای پول کار نمی کند.....
۳۶	یک شراکت برقرار شد.....
۴۲	درس ها شروع می شوند.....
۴۵	در آخر ۳۰ سنت.....
۴۶	انتظار در روز شنبه.....
۵۳	طبقه ی فقیر و متوسط برای پول کار می کنند. ثروتمندان پول را به نفع خود به کار می گیرند.....
۵۹	درس اول: پولدارها برای پول کار نمی کنند.....
۷۹	فصل سوم: درس دوم: چرا سواد مالی آموزش می دهند؟.....
۸۰	پولدارترین تاجران.....
	داستانی درباره ی اینکه چطور تلاش برای رسیدن به یک «روبای مالی» به کابوس مالی تبدیل می شود.....
۹۴	درس سوم: به کار برای خود بپردازید.....
۱۱۳	فصل چهارم: درس سوم: به کار برای خود بپردازید.....
۱۱۵	درس چهارم: پیشینه ی مالیات ها و قدرت شرکت های سهامی.....
۱۲۷	فصل پنجم: درس چهارم: پیشینه ی مالیات ها و قدرت شرکت های سهامی.....
۱۴۹	پولدارها چگونه عمل می کنند.....
۱۳۳	درس پنجم: پولدار پول می سازد.....
۱۴۵	

۱۴۷	فصل ششم: درس پنجم: پولدار پول می‌سازد
۱۷۵	درس ششم: برای یادگرفتن کار کن - برای پول کار نکن
۱۷۷	فصل هفتم: درس ششم: برای یادگرفتن کار کن - برای پول کار نکن
۱۹۵	درس دوم: چرا سواد مالی آموزش دهیم؟
۱۹۷	شروع
۱۹۹	فصل هشتم: غلبه بر موانع
۲۲۳	شروع کنید
۲۲۵	فصل نهم: شروع کنید
۲۳۸	افرادی که اول به خودشان پول می‌دهند
۲۳۹	افرادی که اول سهم هر کس دیگری را پرداخت می‌کنند - اغلب چیزی باقی نمی‌ماند
۲۵۷	فصل دهم: باز هم اطلاعات بیشتری می‌خواهید؟
۲۶۵	سخن آخر: چگونه هزینه‌ی تحصیلات دانشگاهی فرزند را فقط با ۷,۰۰۰ دلار پرداخت کنیم
۲۷۱	دست به کار شوید!

مقدمه

این یک نیاز است

آیا مدرسه، بچه‌ها را برای حضور در دنیای واقعی آماده می‌کند؟ والدینم همیشه می‌گفتند: «سخت درس بخون و نمره‌های خوب بگیر، بعدها یه شغل با درآمد بالا و مزایای عالی پیدا می‌کنی.» هدف آن‌ها در زندگی این بود که برای من و خواهر بزرگترم شرایط تحصیلات دانشگاهی را فراهم کنند، بنابراین ما می‌توانستیم بزرگترین شانس موفقیت در زندگی را داشته باشیم. بالاخره وقتی در سال ۱۹۷۶ مدرکم را گرفتم - با بهترین نمرات، تقریباً بهترین کلاس، در رشته‌ی حسابداری از «دانشگاه ایالت فلوریدا» فارغ‌التحصیل شدم - والدینم به هدفشان رسیده بودند. این اوج موفقیت در زندگی آن‌ها بود. بنابر «طرح جامع» در یکی از ۸ شرکت بزرگ حسابداری استخدام شدم و با اشتیاق در انتظار یک دوره‌ی کاری طولانی مدت و بازنشستگی در سن پایین بودم.

همسرم، «مایکل»، همین مسیر را دنبال کرد. ما هر دو عضو خانواده‌های پرکار، کم درآمد ولی با وجدان‌کاری زیاد بودیم. «مایکل» هم با رتبه‌ی اول فارغ‌التحصیل شد، اما دو بار این کار را کرد: ابتدا به عنوان مهندس و سپس از دانشکده‌ی حقوق. بلافاصله در یک شرکت حقوقی معتبر در «واشینگتن دی.

سی. ویژه‌ی قانون ثبت انحصاری اختراعات، استخدام شد و آینده‌ی او روشن به نظر می‌رسید، مسیر کاریش کاملاً مشخص و بازنشستگی پیش از موعدش تضمین بود.

هرچند که در شغل‌هایمان موفق بودیم، اما آن‌گونه که انتظار داشتیم نتیجه ندادند. هر دوی ما چندین بار تغییر شغل دادیم. برای همه‌ی آن‌ها دلایلی درستی داشتیم. اما هیچ‌گونه طرحی برای بازنشستگی به ما داده نمی‌شود. پشتیبانی بازنشستگی ما فقط با همکاری‌های فردی خودمان افزایش می‌یابد.

من و «مایکل» با داشتن سه فرزند بسیار خوب یک زندگی مشترک فوق‌العاده داریم. اکنون که این را می‌نویسم، دو تا از آن‌ها در دانشگاه هستند و یکی به‌تازگی دبیرستان را شروع کرده است. ما برای اطمینان از اینکه فرزندانمان بهترین تحصیلات ممکن را دریافت کرده‌اند پول زیادی خرج کرده‌ایم.

در سال ۱۹۹۶ یک روز یکی از فرزندانم ناامید از مدرسه به خانه آمد. او از درس خواندن بیزار و خسته شده بود. اعتراض کرد: «چرا باید وقتم رو صرف خواندن موضوعاتی کنم که هیچ وقت توی زندگی واقعی از اون‌ها استفاده نمی‌کنم؟»

بدون اینکه فکر کنم جواب دادم: «چون اگه نمرات خوبی نگیری، نمی‌تونی وارد دانشگاه بشی.»

جواب داد: «بدون توجه به اینکه دانشگاه برم یا نرم، می‌خوام پولدار بشم.» با کمی اضطراب و نگرانی مادرانه جواب دادم: «اگه از دانشگاه فارغ‌التحصیل نشی، کار خوبی پیدا نمی‌کنی. و اگه شغل خوبی نداشته باشی، چطور واسه پولدار شدن برنامه‌ریزی می‌کنی؟»

پسرم پوزخندی زد، سرش را با کمی خستگی آرام تکان داد. ما قبل از آن چندین بار این صحبت را کرده بودیم. سرش را پایین انداخت و چشمانش را بست. کلمات همراه با تجربه‌ی مادران‌ها یک‌بار دیگر به گوش‌های بسته برخورد کرد.

با وجود باهوش و مصمم بودنش، همیشه یک پسر جوان مودب و با احترام بوده است.

او شروع کرد: «مامان، حالا نوبت من بود که به سخنرانی او گوش کنم. به زمانه توجه کن! اطراف رو ببین؛ ثروتمندترین آدم‌ها به خاطر تحصیلاتشون ثروتمند نشدند. «مایکل جردن» و «مدونا» رو ببینید. حتی «بیل گیتس»، کسی که از «دانشگاه هاروارد» انصراف داد، «مایکروسافت» رو تأسیس کرد؛ حالا او ثروتمندترین مرد آمریکاست، هنوز تو سن سی سالگیه. به پرتاب‌کننده‌ی توپ در بسکتبال هست که در یک سال بیشتر از ۴ میلیون دلار درآمد داره با وجود اینکه میگن اون «مشکل ذهنی» داره.»

یک سکوت طولانی بین ما حاکم شد. من هم داشتم همان نصیحت‌هایی را که والدینم به من گفته بودند به پسر می‌گفتم. دنیای پیرامون ما تغییر کرده ستولی نصیحت‌ها تغییری نکرد.

داشتن تحصیلات خوب و کسب درآمد عالی دیگر موفقیت را تضمین نمی‌کند و به نظر می‌آید غیر از بچه‌های ما، کسی به آن توجه نکرده است.

ادامه داد: «مامان، من نمی‌خوام به اون سختی که شما و پدر کار می‌کنید کار کنم. شما پول زیادی بدست میارید و ما توی یه خونه‌ی بزرگ با سرگرمی‌های زیادی زندگی می‌کنیم. اگر من توصیه‌ی شما رو دنبال کنم، به جایی میرسم که شما رسیدید، کار سخت‌تر و سخت‌تر فقط برای پرداخت مالیات‌های بیشتر و تسویه‌ی بدهی‌ها. دیگه هیچ امنیت شغلی وجود نداره؛ من همه چیز رو درمورد تعدیل و اخراج نیروهای کار می‌دونم. و همین‌طور می‌دونم که امروز فارغ‌التحصیلان دانشگاه، نسبت به زمانی که شما فارغ‌التحصیل شدید کمتر حقوق می‌گیرند. پزشک‌ها رو ببینید. اونها به اندازه‌ی گذشته پول در نمیارن. می‌دونم که باید به بیمه‌ی تأمین اجتماعی یا مستمری زنشستگی شرکت تکیه کنم. من به پاسخ‌های جدید نیاز دارم.»

حق با او بود. به جواب‌های جدید نیاز داشت و برای من هم همین‌طور بود. شاید نصیحت والدینم برای کسانی که قبل از سال ۱۹۴۵ متولد شدند مؤثر

بوده است، اما شاید برای کسانی بین ما، که در دوره‌ی تغییرات سریع جهان متولد شده‌اند خطرناک باشد. دیگر نمی‌توانم فقط به فرزندانم بگویم: «برید مدرسه، نمرات خوب بگیرید و دنبال یه کار سالم و مطمئن باشید.» من می‌دانستم برای هدایت آموزش فرزندانم باید در جستجوی راه‌های جدیدی باشم.

به عنوان یک مادر و همچنین یک حسابدار، از نبود آموزش مالی به فرزندانمان در مدرسه نگران شده بودم. خیلی از جوانان امروز پیش از اتمه دبیرستان کارت‌های اعتباری دارند، با این حال هرگز واحد درسی درباره‌ی پول یا چگونگی سرمایه‌گذاری آن نداشته‌اند، چه رسد به اینکه بدانند بهره‌های مرکب چطور بر کارت‌های اعتباری تأثیر می‌گذارند. ساده‌تر بگویم، این جوانان بدون داشتن سواد مالی و علم به اینکه پول چگونه مؤثر واقع می‌شود، برای رویارویی با دنیایی که در آن زندگی می‌کنند آماده نیستند، دنیایی که در آن خرج کردن بیشتر از پس‌انداز کردن اهمیت دارد.

وقتی پسر بزرگم در سال اول دانشگاه شدیداً با استفاده از کارت اعتباری‌اش بدهکار شد، من نه تنها به او کمک کردم کارت‌های اعتباری را از بین ببرد، بلکه سعی کردم برنامه‌ای پیدا کنم که در آموزش مسائل مالی به فرزندانم به من کمک کند.

سال گذشته یک روز همسرم از محل کارش به من تلفن کرد. گفت: «شخصی هست که فکر می‌کنم باید باهش ملاقات کنی. اسمش «رابرت کیوساکی» است. یه تاجر و سرمایه‌گذاره و اینجا اومده که درخواست حق ثبت یه محصول آموزشی رو بده. فکر می‌کنم این محصول چیزیه که تو دنبالش هستی.»

همان چیزی که در جستجویش بودم

همسرم «مایک»، بسیار تحت تأثیر بازی «کش فلو» قرار گرفت، یعنی محصول آموزشی جدید که «رابرت کیوساکی» داشت تولید می‌کرد، بطوریکه ترتیبی

داد تا هر دوی ما در آزمایش نمونه‌ی اولیه‌ی شرکت کنیم. چون یک بازی آموزشی بود، از دختر ۱۹ ساله‌ام، که دانشجوی سال اول در یک دانشگاه محلی است، نیز خواستم که اگر مایل است در آن شرکت کند و او پذیرفت. حدود پانزده نفر در این آزمایش شرکت کردند که به سه گروه تقسیم شده بودند.

«مایک» درست گفته بود. این همان محصول آموزشی بود که من در جستجویش بودم. اما یک پیچ داشت: این محصول شبیه یک بازی تخته مونوپلی رنگارنگ بود که یک موش صحرایی غول‌پیکر و خوش لباس در وسط آن بود. اگرچه، برخلاف بازی مونوپلی، دو مسیر در آن وجود داشت: یکی داخل و دیگری بیرون. هدف بازی خارج شدن از مسیر داخلی - که «رابرت» آن را «رت ریس» نامید - و رسیدن به مسیر خارجی، یا «خط سرعت» بود. به طوری که «رابرت» بیان کرده بود خط سرعت نشان می‌داد که افراد پولدار در زندگی واقعی چگونه عمل می‌کنند. سپس «رابرت» برای ما «رت ریس» را تعریف کرد.

«اگر شما به زندگی فردی با تحصیلات متوسط و سخت‌کوش نگاه کنید، می‌بینید که چنین مسیری رو‌طی می‌کند. فرزند به دنیا می‌آید و به مدرسه میره. و ندین سربلند از برتری‌های فرزندشون هیجان‌زده‌اند، او منصفانه نمره‌های خوبی می‌گیره و در دانشگاه قبول می‌شه. فارغ‌التحصیل که شد، شاید تا گرفتن مدرک فوق‌لیسانس ادامه بده و بعد از اون کاملاً با برنامه پیش میره: دنبال یه کار یا حرفه‌ی سالم و مطمئن می‌گرده. این بچه اون کار رو پیدا می‌کنه، شاید به عنوان یه پزشک یا وکیل، یا به ارتش ملحق میشه یا برای دولت کار میکنه. بطور کلی فرزند پول درآوردن رو شروع می‌کنه، انبوهی از کارت‌های اعتباری از راه میرسه و خرید کردن شروع میشه، اگه تا اون موقع آغاز نشده باشه.

چون پول زیادی داره، به مکان‌هایی میره که بقیه‌ی جوون‌ها دوست دارن اونجا زمان رو به بطالت بگذرونن یا آدم‌های دیگه رو ببینن، قرار ملاقات بذارن و گهگاهی هم ازدواج می‌کنن. زندگی‌های حالا شگفت‌انگیزه، چون زن‌ها و مردها هر

دو کار می‌کنن. داشتن دو درآمد خوشبختیه. احساس موفقیت می‌کنن، آینده‌شون روشنه و تصمیم دارن به خونه، به اتومبیل و به تلویزیون بخرن، به تعطیلات برن و بچه داشته باشن. بسته‌ی خوشبختی از راه می‌رسه. تقاضا برای پول نقد زیاده. زوج خوشبخت که شغل هاشون واسه‌ی اونها خیلی ضروریه سخت‌تر کار می‌کنن و به دنبال ترفیع و افزایش حقوق هستن. حقوق زیاد می‌شه و همچنین یک فرزند دیگه و نیاز به به خونه‌ی بزرگ‌تر. اونها سخت‌تر کار می‌کنن، کارندهای بهتری میشن. حتی بیشتر خودشون رو وقف کار می‌کنن. به دانشگاه برمی‌گردن که مهارت‌های تخصصی بیشتری کسب کنن و بنابراین می‌تونن پول بیشتری بدست بیارن. شاید سراغ شغل دوم برن. درآمدشون زیاد می‌شه و همین‌طور مبنای مالیاتی اونها، مالیات بر املاک برای خاله‌ی بزرگ جدیدشون، مالیات تأمین اجتماعی و تمام مالیات‌های دیگه افزایش پیدا میکنن. بیش حقوقی کامل رو دریافت می‌کنن و تعجب می‌کنن که این همه پول کجا خرج شه. اونها چند سهام از موسسه‌ی سرمایه‌گذاری می‌خرن و با کارت اعتباری‌شون از جواهرات فروشی خرید میکنن. بچه‌ها به سن ۵ یا ۶ سالگی رسیدن و ضرورت پس‌انداز پول برای دانشگاه و همین‌طور برای دوران بازنشستگی اونها زیاد میشه.

«این زوج خوشبخت ۳۵ سال پیش دنیا اومدن، حالا برای بقیه‌ی روزهای کاری‌شون توی «رت ریس» به دام افتادن. اونها برای صاحبان شرکت، پرداخت مالیات‌های دولت و تسویه‌ی رهن بانک و کارت‌های اعتباری کار می‌کنن.»

«بعد به بچه‌های خودشون توصیه می‌کنن که سخت درس بخورن. نمرات خوب بگیرن و به کار یا حرفه‌ی مطمئن پیدا کنن. اونها راجع به پول هیچ چیز یاد نگرفتند، جز از کسانی که از سادگی‌شون سود می‌برن و در تمام مدت زندگی سخت کار می‌کنن، این روند در نسل پرکار بعدی تکرار میشه. «رت ریس» اینه.

تنها راه خارج شدن از «رت ریس» اینست که مهارت‌تان را هم در حسابداری و هم در سرمایه‌گذاری نشان دهید، که می‌توان گفت این دو از دشوارترین مباحث برای یادگیری هستند. به عنوان یک حسابدار قسم خورده‌ی

تعلیم دیده که سابقاً برای شرکت حسابداری «بیگ ۸» کار می‌کردم، از اینکه «رابرت» این دو مبحث را برای یادگیری هم جالب و هم هیجان‌انگیز کرده بود شگفت‌زده شدم. روند کار به حدی پنهان بود که با آنکه سخت در تلاش بودیم از «رت ریس» خارج شویم، خیلی زود فراموش کردیم در حین یادگیری هستیم.

طولی نکشید که آزمایش یک محصول به یک بعد از ظهر لذت‌بخش با دخترم تبدیل شد. در مورد چیزهایی صحبت می‌کردیم که پیش از آن هرگز درباره‌ی آن‌ها با هم حرف نزده بودیم. برای من به عنوان یک حسابدار انجام بازی که به یک صورت وضعیت درآمد و ترازنامه نیاز داشت کار ساده‌ای بود. پس وقت داشتم به دخترم و دیگر بازیکن‌هایی که روی میز من بودند درباره‌ی مناهیمی که نمی‌شناختم کمک کنم. اولین شخص و تنها شخص در کل گروه آزمایش بودم که آن روز از «رت ریس» خارج شد. هرچند که بازی نزدیک به سه ساعت ادامه داشت، من ظرف یک دقیقه از آن خارج شدم. روی میز من یک بانکدار، یک مالک تجاری و یک برنامه‌نویس رایانه حضور داشتند. چیزی که بسیار مرا آشفته کرد این بود که این افراد درباره‌ی حسابداری و یا سرمایه‌گذاری چقدر آگاهی کمی داشتند مباحثی که در زندگی‌شان اهمیت بسیاری دارد. در تعجب بودم که آن‌ها چگونه در زندگی واقعی‌شان از پس امور مالی بر می‌آیند. می‌توانستم درک کنم چرا دختر ۱۹ ساله‌ام متوجه نمی‌شد، اما این افراد بزرگسال بودند، حداقل دو برابر سن او را داشتند.

بعد از اینکه از «رت ریس» خارج شدم، دو ساعت بعد را به تماشای دخترم و این بزرگسالان تحصیل کرده و ثروتمند که تاس می‌انداختند و شاخص‌هایشان را جابجا می‌کردند گذراندم. گرچه خوشحال بودم که همه‌ی آن‌ها چیزهای زیادی یاد می‌گرفتند، ولی از اینکه بزرگسالان اینقدر از اصول حسابداری و سرمایه‌گذاری مبتدی بی‌اطلاع بودند ناراحت بودم. آن‌ها در درک ارتباط بین صورت وضعیت درآمد و ترازنامه‌ی خود مشکل داشتند. همچنان که درباره‌ی آن‌ها را خرید و فروش می‌کردند، به زحمت به خاطر می‌آوردند که هر